

# میهمان ایرانی مصر<sup>۱</sup>

ارزیابی نقش سید جمال الدین اسدآبادی در مصر

داتیل نرنبرگ / ترجمه: محمد مروار

هرچند سیدجمال الدین اسدآبادی، به سال ۱۲۱۷، در اسدآباد همدان متولد شد اما پس از رسیدن به دوران نوجوانی تقریباً مابقی عمرش را در هجرت و مسافرت سپری کرد. تحصیل در افغانستان و انتخاب لقب افغانی<sup>۲</sup> برای او این امتیاز را داشت که بعدها دولت ایران نتواند او را به عنوان یک تبعه ایرانی مجبور به بازگشت به ایران کند و بتواند در کشورهای مختلف فعالیت‌های فرهنگی، علمی و سیاسی خود را ادامه دهد. اما ورود سیدجمال به مصر. آغاز دوران مهمی از تاریخ بود. نه تنها تاریخ زندگانی شخصی او بلکه تاریخ معاصر ملت‌های مسلمان پس از این ورود، طور دیگری رقم خورد. تبحر علمی، به علاوه شجاعت فکری و عملی، او را در موقعیتی قرار داد که بازماندگان امپراتوری عثمانی و نخبگان مصر و ایران را تشنه حضور خود می‌کرد و راه نفوذ فکری و سیاسی او را باز می‌نمود. بیشترین و ماندگارترین تأثیرات فکری سیدجمال در مصر بروز کرد و به‌ویژه تأثیر او بر اندیشمندان و نخبگان مصری حتی تا جمال عبدالناصر هم تداوم یافت. مقاله زیر نگاهی است به نقش و تأثیر سیدجمال در مصر که از سوی یک محقق غربی نگارش یافته است.



از زمان شکل‌گیری دین اسلام تا اوایل قرن ۱۸ م. به این آیین به عنوان رهایی‌بخش جامعه شرقی نگاه می‌شد.<sup>۳</sup> مسلمانان مهاجم، به حکومت یونان در مصر و سوریه پایان دادند و نقش یک مدافع موفق را در برابر صلیبیون و مغولان بازی کردند. برخلاف این توسعه‌طلبی اولیه، اسلام در مقابل تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بسیار سازگار و انعطاف‌پذیر بوده است. این ساختار، تا زمانی که درهای اجتهاد<sup>۴</sup> باز بود، به شکل‌گیری یک جامعه ترقی‌خواه، آینده‌نگر و تعقل‌گرا اجازه نمود داد. اما با هجوم غرب توسعه‌یافته، یک بحران تازه امت<sup>۵</sup> [اسلامی] را احاطه کرد. غرب

مسیحی با اسلامی که اکنون غیرفعال شده بود، روبرو گردید. خرد انسانی در اروپا به وسیله‌ای انقلابی تبدیل شده بود و براندازی حکومت جاپرانه را در صورت اقدام آن به اعمال ناعادلانه، روا می‌دانست. عصر روشنگری و انقلاب فرانسه پیش‌بینی یک جامعه پیشرفته را نوید می‌داد اما جهان اسلام همچنان راكد و ایستا بود. آنچه در خصوص وضعیت پیش‌آمده باید به اتخاذ تصمیم و داوری می‌پرداخت، اسلام بود که بالاترین مرجع دولتی و نیز اجتماعی محسوب می‌شد. درهای اجتهاد همچنان به‌طور محکم بسته بود و این درحالی بود که سلطان و علما<sup>۶</sup> قدرتمندانه حکومت را در اختیار داشتند. هنوز هم تنها بحران داخلی که در دنیای اسلام احساس می‌شد، توسعه‌طلبی غرب بود. از سال ۱۷۶۸ تا ۱۷۷۴ م. یعنی در سال‌های جنگ میان روسیه و عثمانی، یک ناوگان روسی - یونانی در یونان و بیروت مستقر شد. معاهده صلح «کوجیک کاینارجی» یک شکست جدی برای امپراتوری عثمانی به حساب می‌آمد.<sup>۷</sup> باین همه، ضربه قطعی توسعه اروپا تنها در پایان سال ۱۷۹۸ م. بود که از سوی دنیای اسلام احساس شد؛ یعنی زمانی که ناپلئون بناپارت در مصر پیاده شد، و به همراه خود، نظریات انقلاب فرانسه را نیز به آنجا وارد ساخت.

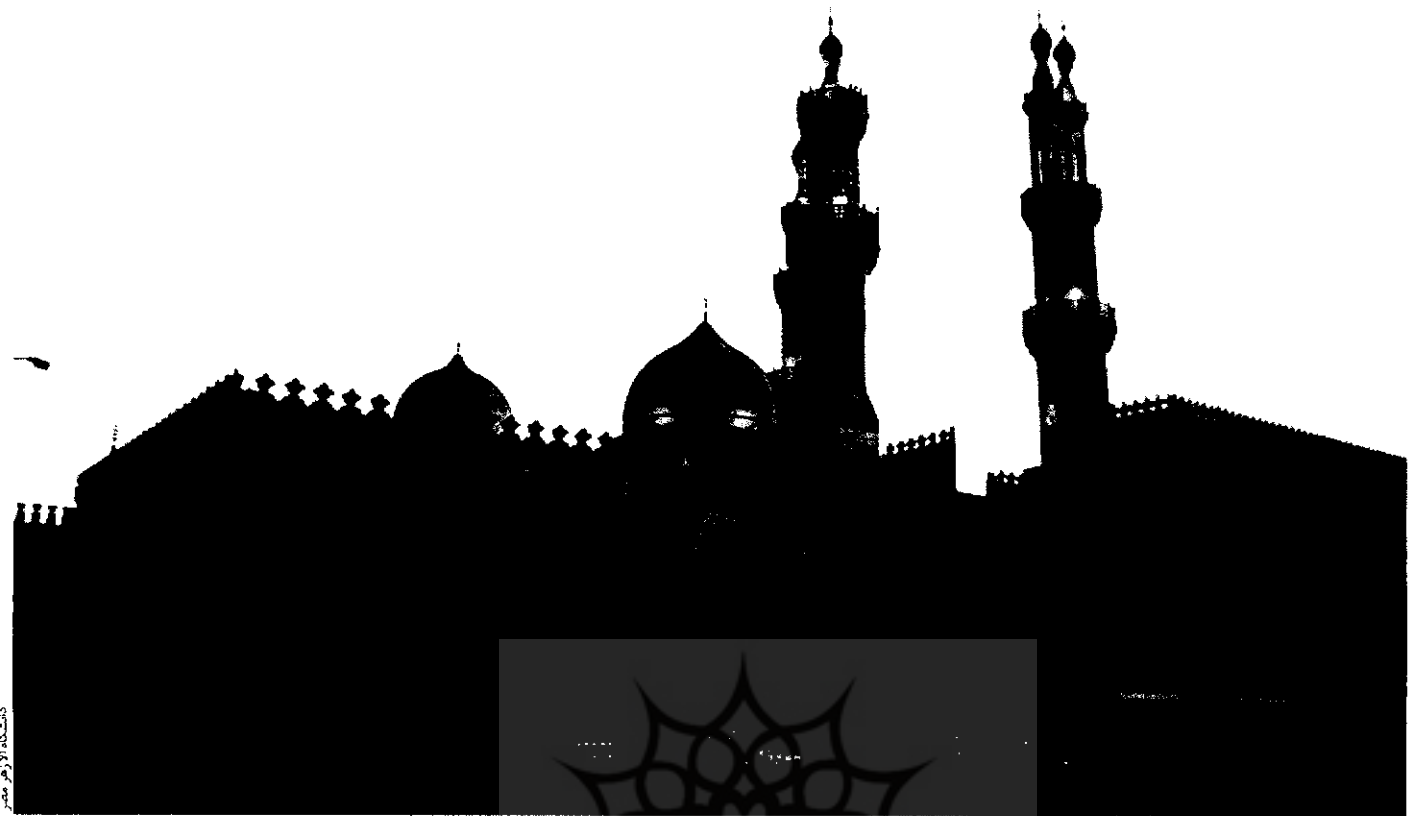
از آنجا که مقابله با تهاجم غرب اولین بار و شاید هم به سخت‌ترین وجه، از سوی مصر رخ داد، کشور مصر به مرکز اصلاحات عربی - اسلامی تبدیل شد.<sup>۸</sup> در مدت سیصدسال حکومت عثمانی، تغییرات اندکی در ساختار جامعه اسلامی روی داده بود، اما ورود ناپلئون، نیاز آشکار به یک تحول را عملاً نمایان ساخت. تعدی اروپائیان، جامعه اسلامی را تغییر داد، اما دکترین اسلامی همچنان بسته باقی ماند. به گفته نسیم رجوان، «یک شکاف بزرگ و فزاینده میان واقعیت و آرمان به وجود آمد که وحدت سیاسی موجود را برهم زد و جامعه خراب مصر را به بی‌ثباتی و کشمکش پایدار تهدید می‌کرد.»<sup>۹</sup>

این وضعیت بی‌ثبات ادامه داشت تا اینکه جمال‌الدین افغانی [اسدآبادی] وارد قاهره شد. او با تشخیص شدت بحرانی که امت [اسلامی] با آن روبرو شده بود، [تفکر] سازگاری مدرنیسم با جهان اسلام را ترویج داد. در واقع برای اولین بار بود که به مذهب امکان داده می‌شد تا در برابر چالش برخاسته از ناحیه غرب پایداری کند. سیدجمال با رویکرد عقلی به اسلام، یعنی بازکردن مجدد باب اجتهاد موافق بود. نفوذ افغانی فوق‌العاده بود. او در کابل، بمبئی، استانبول، قاهره، تهران، لندن، پاریس و استراسبورگ فعالیت می‌کرد.<sup>۱۰</sup> سال‌های بسیار پربرابر عمر سیدجمال در فاصله ۱۸۷۱-۱۸۷۹ م. در قاهره سپری شد؛ و همین دوره از زندگی او در این مقاله مورد تمرکز واقع شده است.

این مقاله در بررسی انتقادی فعالیت‌های سیدجمال‌الدین در مصر - از اصلاحات مذهبی و آموزشی او تا فعالیت سیاسی‌اش - نقش وی را در بیداری کشور مصر در مقابل تهاجم غرب توضیح می‌دهد. علاوه بر این، مقاله حاضر تبیین خواهد کرد که آنچه باعث شد سیدجمال‌الدین بتواند به راحتی پیروانی از دانشجویان پرشور و وفادار را در اطراف خود گردآورد - دانشجویانی که مقرر بود ساختار مصر را تغییر دهند - از دو عامل ساده نشأت می‌گرفت: نخست اینکه، مصر بی‌وسه تنزل می‌کرد و در نتیجه آماده اصلاحات بود؛ ثانیاً، سیدجمال‌الدین فردی بود که جذبه و کشش فوق‌العاده‌ای داشت.<sup>۱۱</sup> نام و شخصیتی که توسط سیدجمال و شاگردانش از وی ساخته شده، او را یک عالم، رادیکال نشان می‌دهد که خواستار ارائه اسلام مدرن برای مقابله با غرب مسیحی توسعه‌طلب بوده است.

## نظریه‌های سیاسی متضاد

یک بررسی مجدد درباره تضاد میان نظریه سیاسی اسلام و غرب، قبل از بررسی نقش ویژه افغانی [اسدآبادی] بسیار مهم است. جهان اسلام از یک اصل



عمده پیروی می کرد و آن این که: دین، دآوری نهایی را در قالب یک «سیستم ایده آل که از نظر معنوی از اسلام مشتق می شود» مجسم ساخته است.<sup>۱۱</sup> سلطان - خلیفه عادل تلقی می شد و در راستای اجرای شریعت با علما مشورت می کرد. حتی در زمانی که عثمانیها عمدتاً با زور حکومت می کردند، مخالفت با وضع موجود بسیار کم بود. در اوایل قرن ۱۸ م. مقاومت محدودی از سوی طریقت های صوفیه بروز یافت. آنها نظریه پیچیده ای را ترویج می کردند که عدالت اجتماعی را در حکومت عالی رتبتگان روحانی جستجو می کرد. انقلابی ترین وجه این نظریه، در جنبش ناموفق مهدیه، که توسط محمد احمد در سودان رهبری می شد، پی ریزی شد. عدم کفایت سیاسی طریقت های جنبش صوفیه و وعده های عمل نشده مهدی، سرانجام باعث تقویت این نظریه شد که مخالفت با دولت به تنهایی برای ایجاد تفکر انقلابی در میان توده های مردم کفایت نمی کند؛ به ویژه این مخالفت قادر نیست که با چالش برآمده از ناحیه غرب مقابله کند. سلطان و خدیو با حمایتشان از قانون شریعت، مشورت با علما، و نیز با دادن امتیازاتی به اهل کتاب و تسهیل شرایط حج، توانستند اسلام را از لحاظ داخلی از چالشها در امان بدارند.

برخلاف دیدگاه حاکم اسلامی، نظریه سیاسی اروپائیان که در قرن ۱۸ م. رایج شد، خواستار اجرای عدالت غایی براساس خرد انسانی بود. اگر عقل، اعمال یک حاکم را بی عدالتی می پنداشت، نیازی نبود تا مردم آنها را بپذیرند. بنابراین بینش عقلانی مردم به تجدید سازمان یک سیستم سیاسی - اجتماعی، که توسط انقلاب فرانسه آشکار شد، کمک کرد. یک چنین نظریه

رادیکالی، در خلأ تحقق نمی یافت؛ به بیان دقیق تر، این نظریه با یک جریان فوق العاده اجتماعی که قبلاً روی داده بود، همراه گردید. و با انقلاب صنعتی و اکتشافات علمی به آن دامن زده شد.<sup>۱۲</sup> باید توجه داشت که جهان اسلام تا این زمان در معرض چنین ایده الهایی قرار نگرفته بود؛ گذشته از آنکه این قبیل نظریات با رسوم اسلامی موجود در قرن ۱۹ م. تضاد داشتند. به همین دلیل، رودرویی مذکور جهان اسلام را از خواب و رخوت بیدار و آن را مجبور کرد تا در رابطه خود با غرب تجدیدنظر نماید.

### واکنش در برابر غرب: جذب و دفع

واضح ترین واکنشها در برابر غرب به صورت اصلاحات نظامی و سیاسی روی داد. امپراتوری عثمانی علاوه بر افزایش به هم ریختگی اقتصادی، آهنگ سریع فروپاشی قلمرو خود را تجربه کرد. در زمان حکومت محمود دوم (۱۸۰۸-۱۸۳۹ م.) ناسیونالیسم در میان مسیحیان بالکان شعله ور شد. یونانیان به استقلال دست یافتند، مصر نیز به استقلال ظاهری دست یافت و حتی سوریه و حجاز بعد از مدت کوتاهی از دست عثمانی خارج شدند.<sup>۱۳</sup> باین وجود سلطان هنوز قادر بود مخالفت جان نثاران و علما را دفع کند و اصلاحات مهمی را انجام دهد. او قدمهای بزرگی در زمینه آموزش و سازمان اداری مدرن برداشت. وی با حذف جان نثاران و تحدید نفوذ علما، به طرز موثری قدرت دولت را متمرکز نمود. مهمترینکه محمود دوم به یک سلسله فعالیتهای سازمان یافته جهت نوسازی ارتش مبادرت کرد. این تلاشها در سطح وسیعی

پذیرفته شد، به خصوص که شکستهای پیاپی و تحقیرآمیز، غرور عثمانی را جریحه دار کرده بود. اصلاح نیروهای نظامی، تنها نیازمند بازسازی ساختار حوزه نظامی بود و دولت غیر نظامی نیز فقط می بایستی خود را با انجام اصلاحات نظامی تطبیق می داد، اما در ارتباط با اکثریت توده مردم، بیش از هر چیز نیاز بود که آنان به لزوم انجام اصلاحات اجتماعی متقاعد شوند.<sup>۱۴</sup> در زمان حکومت عبدالمجید (۱۸۳۹-۱۸۶۱ م.) آنچنان که او هدف تنظیمات را بیان می کرد، تنظیمات درصد بود «به اجبار به موازین اروپایی رایج درباره قانون و اداره مملکت و نیز به همه موارد مساوات اجتماعی و آزادیهای معمول تن دهد».<sup>۱۵</sup> این تلاشها به فساد و ناکارآمدی پایان داد و در نتیجه باعث برانگیختن مجدد حس مسئولیت در سیستم اداری شد. اصلاحات سیاسی خواستار محدود شدن قدرت سلطان بود و اصلاحات اجتماعی همه مردم را در موضع قانون برابر قرار داد (به ویژه التهابات بالکنیها را فرونشاند) و اصلاحات آموزشی نیز دانشگاه مدرن سکولار را (در مقابله با سنت سابقه دار آموزش اسلامی) پایه ریزی کرد. با وجود این تلاشهای موثر، اصلاحات در اصل بر روی کاغذ باقی ماند. همچنین در زمان حکومت مستبد عبدالحمید دوم (۱۸۷۶-۱۹۰۹ م.) اصلاحات محدود بود و این ساختار نادیده گرفته شد. واکنش به تهاجم غرب از طریق اصلاحات، شاید در مصر زمان محمدعلی (۱۸۰۵-۱۸۴۸ م.) چشمگیرتر بود. مصر در این دوره برادر کشی و فساد اداری را کنار گذاشت تا به یک ملت موفق با ارتشی مهیب تبدیل شود. خدیو اسماعیل (۱۸۶۳-۱۸۷۹ م.) بیش از پیش

کشور را توسعه داد. او دوستدار آموزش و نیز علاقمند به انجام اصلاحات در حوزه‌های گسترده بود. افزایش قیمت پنبه در زمان جنگهای داخلی امریکا، سبب رونق اقتصادی شد و کمک کرد تا قاهره و اسکندریه به مراکز فرهنگی اعراب تبدیل شوند.<sup>۱۶</sup> به هر حال اسماعیل دولت را با سختی به دست گرفت و به شیوه‌های خودکامه حکومت کرد. مجلس نمایندگان مصر در زمان اسماعیل به نظر می‌رسد چیزی بیش از یک آزمایش نبود. واکنش محافظه‌کارانه نسبت به تلاش‌های اصلاح طلبانه، با واکنش اولیه‌ای که در برابر غرب شکل گرفت، برابری می‌کرد. در حالی که محمدعلی و محمود دوم تلاش قابل توجهی برای ایجاد تغییرات اجتماعی و نظامی انجام دادند، در دوران خدیو اسماعیل و عبدالحمید (در حالی که به‌ویژه از لحاظ روش کار کاملا با هم متفاوت بودند) زمینه رفتار در حوزه سیاسی بسیار محدود بود.

از این بخش چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ در واقع باید گفت: مقدار قابل توجهی از اصلاحات (اعم از موثر یا غیرموثر)، بر حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و نظامی متمرکز بود؛ به عبارتی، نه تنها هیچ تلاشی برای سازماندهی مجدد اسلام یا بررسی سازگاری آن با مدرنیسم صورت نگرفت بلکه اصلاح طلبان، جدای از اسلام عمل می‌کردند و بارها در درگیری با نظریه اسلامی، باعث تعمیق شکاف و بحران شدند؛ حداقل اینکه اصلاحات به شیوه اسلامی، نادیده انگاشته شده بود. پذیرفتن ریسک برهم زدن این معادله و ایجاد تناسب میان اصلاحات و نظریه اسلامی، تنها از عهده یک ذهن نوآور و مبدع، و نیز از یک رهبری کارزماتیک، روشنفکر و جسور برمی‌آید؛ و این وظیفه‌ای بود که جمال‌الدین افغانی [اسدآبادی] آن را پذیرفت.

## قبل از مصر

محل تولد افغانی [اسدآبادی] به امری مجادله‌برانگیز در حوزه‌های علمی تبدیل شده است. خود او ادعای دوگانگی درباره خاستگاه ایرانی و افغانی‌اش مطرح کرده است. نیکی آر. کدی، که کارهای اخیرش تا حدودی ابهامات مربوط به افغانی را روشن کرده است، اظهار داشته که ادعای سیدجمال درباره خاستگاه ایرانی‌اش تا حد زیادی شبیه خودداری وی از داشتن پیوند با اقلیت شیعه است.<sup>۱۷</sup> سیدجمال‌الدین در سال ۱۸۳۸-۱۸۳۹ م. متولد شد، در حالی که عنوان افغانی را در سال ۱۸۶۸ م. انتخاب کرد. مدارک جدید حاکی است که محل تولد او اسدآباد،<sup>۱۸</sup> واقع در شمال غرب ایران می‌باشد.

از سن ده‌سالگی به بعد، افغانی تحصیلاتش را در ایران ادامه داد. در سن هیجده‌سالگی بود که در صرف و نحو عربی، فلسفه، تاریخ اسلام و الهیات، عرفان، منطق، فلسفه، فیزیک، ریاضیات، پزشکی و دیگر موضوعات مختلف، تبحر یافت.<sup>۱۹</sup> در سن هیجده‌سالگی که در هند به مطالعه می‌پرداخت، بر علوم اروپایی تمرکز کرد. او یک‌سال و نیم بعد، با

بازگشت به افغانستان، در دستگاه حکومت امیر دوست‌محمدخان به خدمت پرداخت و بالاخره صدراعظم شد. هفت سال بعد، رقیب او، امیر شیرعلی، با پشتیبانی بریتانیا دوست‌محمدخان را برکنار کرد و سیدجمال‌الدین آن کشور را ترک کرد.

در سال ۱۸۶۹ م. سیدجمال اجازه یافت به مکه برود. تصمیم او مبنی بر عبور از هند، سبب شد تا دولت بریتانیای هند مصمم شود از ایراد سخنرانیها یا شرکت او در مجالس رهبران مسلمان جلوگیری کند. با بی‌نتیجه ماندن این محدودیتها، افغانی یک ماه بعد آنجا را با کشتی به مقصد سوئز ترک کرد. و به قاهره رفت. هر چند اقامت او در قاهره به مدتی بسیار کوتاه (تنها چهار روز) طول کشید، اما نفوذ او بسیار مهم بود. او همواره به الازهر می‌رفت و سخنرانی‌هایی را در خانه خودش برگزار می‌کرد.<sup>۲۰</sup> بیشترین تاثیر او توسط شخصی پذیرفته شد که مقدر بود مهم‌ترین شاگرد او باشد، یعنی محمد عبده، که بعدها یکی از دانشجویان الازهر شد. رشیدرضا (یکی از کسانی که شرح حال عبده را نگاشته) نحوه این آشنایی را چنین توضیح می‌دهد: «او از آنها (عبده و شیخ حسن الطویل) درباره برخی آیه‌های قرآن و تفاسیر مفسران و فقها از این آیه‌ها سوال کرد و سپس خود او به تفسیر این آیه‌ها پرداخت. شیخ عبده از نحوه تفسیر سیدجمال بسیار برانگیخته و مشعوف گردید؛ زیرا تفسیر قرآن و تصوف دو مایه چشم‌روشنی او و یا چنانکه خود او گفته است، آنها دو دروازه خوشحالی او بودند.»<sup>۲۱</sup>

همچنین سیدجمال تاثیر مطلوبی بر رشیدرضا، سیاستمدار برجسته دولت اسماعیل و یک تاثیر مخالف آن بر اساتید الازهر برجای گذاشت. در واقع به‌خاطر این دو تاثیر بود که وی سال بعد مجدداً به مصر بازگشت.

به درخواست سلطان عبدالعزیز (۱۸۴۱-۱۸۷۶ م.) سیدجمال سفرش به مکه را عقب انداخت تا در قسطنطنیه ساکن شود، یعنی جایی که در آنجا شهرت و افتخارات بزرگی به‌دست آورد.<sup>۲۲</sup> جایگاه قسطنطنیه به‌عنوان مرکز امپراتوری عثمانی احتمالاً از دلایلی بود که باعث برانگیختن علاقه افغانی به آنجا شد. زمان بندی این دعوت نیز مهم بود. او به تنظیمات، به مثابه ابزاری برای پیشبرد آخرین گام در راستای احیای [مذهبی] می‌نگریست و منتظر بود تا فرصتی برای نفوذ بیشتر نظریاتش به‌دست آورد.<sup>۲۳</sup> افغانی مدت کوتاهی پس از ورودش به عثمانی، با شخصیت‌های مهم در عرصه رهبری آنجا در آمیخت. وی یکی از پنج سخنران اصلی در هنگام افتتاح دارالفنون، نخستین دانشگاه مدرن قسطنطنیه، بود و بعدها به‌عنوان عضو شورای آموزشی آن منصوب شد. تقاضای وی برای اصلاحات آموزشی، مخالفت شیخ‌الاسلام حسن فهمی را علیه او برانگیخت. فعالیت‌های سیدجمال در دارالفنون دلالت‌هایی را نشان می‌داد که وی در پی دستیابی به یک نظریه سکولار برای مخالفت با علمای مذهبی می‌باشد. او در دسامبر ۱۸۷۰ م. طی یک سخنرانی با عنوان «پیشرفت علوم و هنر»، دیدگاهی

رادیکال درباره پیامبری ارائه داد. چکیده‌ای از نظریه وی چنین بود: «پیامبری، همچون علم و فلسفه به یک هنر و حتی بالاتر از هنر تبدیل شد و هدف آن ابلاغ حقایق وحیانی دینی بود؛ حقایقی که با عقل سازگارند اما عوام قابلیت درک آنها را ندارند.»<sup>۲۴</sup>

این سخنرانی که «هنر» بودن پیامبری را تبلیغ می‌کرد، سبب شد تا شیخ‌الاسلام به او اتهام ارتداد بزنند. سیدجمال برای پاسخگویی به این ادعا خواستار دادخواهی بود. این موضوع موجب شد تا افغانی «تقاضای» ترک قسطنطنیه را مطرح سازد.<sup>۲۵</sup>

در پایان، دولت بریتانیا در کشور افغانستان و هند با سیدجمال‌الدین به مقابله پرداخت. در کشور نخست [افغانستان] بحث بر سر اعمال سیاسی او بود، در حالی که در دومی [هند] بحث بر سر مشکل سرکوبی نظریات بحث‌برانگیزتر سیاسی و مذهبی‌اش بود. چه در افغانستان و چه در هند، سیدجمال نسبت به افزایش نفوذ بریتانیا ابراز انزجار می‌کرد. فعالیت‌های وی در قسطنطنیه از مخالفت او با علمای محافظه‌کار حکایت داشت، اما در واقع قصد داشت با ترویج اصلاحات به رویارویی با آنها بپردازد. در حقیقت وقتی که افغانی مجدداً در سال ۱۸۷۱ م. به مصر باز می‌گشت، یک میراث مهم از خود بر جای گذاشته بود: مخالفت شدید با اقدامات بریتانیا.

## مصر ۱۸۷۱-۱۸۷۹ م: بر خورد اولیه

در سال ۱۸۷۸ م. مصر در زمینه داخلی و خارجی دچار بحران شد. در زمینه بحران خارجی، مصر شاهد درگیری‌های روس - عثمانی، کودتای مدحت پاشا در قسطنطنیه، اعلام حکومت مشروطه عثمانی و کنگره برلین بود. همه این مسائل به‌زودی در آینده مصر نقش بازی کردند.<sup>۲۶</sup> از لحاظ داخلی، بحران مالی که به وضعیتی دشوار انجامیده بود، با مخارج بی‌پهلو اسماعیل برای افتتاح کانال سوئز وخیم‌تر شد. این مساله، باعث شد یک هیات بررسی به ریاست ریاض پاشا با شرکت سرریورز ویلسون (Sir Rivers Wilson) به‌عنوان معاون رئیس‌جمهور تشکیل شود. نتیجه گزارش هیات ابراز می‌داشت که خدیو اسماعیل مسئول اصلی بحران مالی است و دارایی او بایستی به دولت واگذار شود. خدیو با شرایط گزارش موافق بود. او دولت جدیدی را به ریاست نوبرپاشا تشکیل داد و ریاض پاشا را نیز به‌عنوان وزیر داخله آن منصوب کرد. د. بلیگنیرز (De Blignieres) و ویلسون (Wilson) نیز به ترتیب به‌عنوان نمایندگان منافع فرانسه و بریتانیا در کابینه حضور داشتند.<sup>۲۷</sup>

به هر حال، پس از آنکه خدیو برای دستیابی به قدرت بیشتر شروع به آشوب‌آفرینی کرد، نوبرپاشا استعفا نمود. با رفتن نوبر، اسماعیل ناراضی خود را به سوی رشیدپاشا متمرکز کرد. در آوریل ۱۸۷۹ م. سرکنسول بریتانیا از یک سلسله مبارزات پنهانی و فزاینده از سوی خدیو و علما علیه ریاض پاشا و وزرای اروپایی پرده برداشت. ریاض به «دوستداری مسیحیان» محکوم شد و سرانجام اسماعیل به او دستور داد از هیات بررسی

استعفا دهد. ریاض در بیست و دوم آوریل با تقاضای حمایت از سر ریوز ویلسون، آنجا را به مقصد ناپل ترک کرد. او تا زمانی که اسماعیل برکنار شد و توفیق خدیویت را بر عهده گرفت. در تبعید به سر برد.<sup>۲۸</sup> باینکه هیات بررسی تاثیر فوری بر سیاستهای مصر بر جای گذاشته بود. استعفای نوبر و تبعید ریاض نشان می داد که خدیو همچنان نومیدهانه برای حفظ قدرت تلاش می کند؛ و این از طبیعت انعطاف ناپذیر سیستم دیکتاتوری حکایت دارد.

در خصوص بازگشت سیدجمال به مصر دو سوال مهم مطرح می شود: چرا دولت مصر به وی علاقمند بود؟ و چرا سیدجمال به مصر علاقمند بود؟<sup>۲۹</sup> به گفته عبده، سیدجمال الدین به عنوان یک توریست وارد مصر شد و سپس یک مقرری ماهانه هزار پیاستری<sup>۳۰</sup> به او پیشنهاد گردید. ظاهراً حامی او، ریاض پاشا، در ازای این مقرری، انتظار خاصی از او نداشته است. اما سایر منابع معاصر، اظهار کرده اند که آن پادشاه افتخاری در ازای کرسی تدریس در الازهر بوده که ظاهراً سیدجمال مدت کوتاهی این مسئولیت را بر عهده داشته است.<sup>۳۱</sup> پس چه چیزی دولت مصر را وسوسه می کرد تا از وی حمایت کند؟ گرچه بریتانیا در سال ۱۸۷۱م حضور چندانی در مصر نداشت، اما اسماعیل به دلیل مواضع آشکارا ضد بریتانیایی افغانی نمی توانست به او گرایش داشته باشد. دلیل محتمل دیگری که برخی صاحب نظران ابراز داشته اند، رقابت آشکار اسماعیل با سلطان است. خدیو با دعوت از سیدجمال، پیغام صریحی مبنی بر عدم اطاعت برای پورته (Porte) ارسال کرده بود: «باز کردن در به روی روشنفکران ناراضی، یکی از راههای به چالش کشیدن و آزار و اذیت سلطان است.»<sup>۳۲</sup> به هر حال نزدیکترین احتمال این است که اسماعیل به دلیل موضع مصمم سیدجمال برای اصلاحات آموزشی مجذوب او شد.<sup>۳۳</sup> خدیو برخلاف گرایش پدرش، محمدعلی، به سنت، به آموزش مدرن تمایل داشت. او پروژه های آموزشی را پایه گذاری کرد و در ۱۸۷۲م دارالعلوم را که دانشگاهی با همان ویژگی های دارالفنون بود، افتتاح کرد. از خودگذشتگی افغانی برای اصلاحات آموزشی بدون شک مورد علاقه اسماعیل بود، و احتمالاً به همین خاطر بود که سیدجمال پیشنهاد تدریس در الازهر را از سوی اسماعیل دریافت کرده بود.

احتمالاً پاسخ سوال دوم، یعنی علاقه افغانی به مصر، آسان تر است. در زمان حکومت سلسله محمدعلی، دولت مصر آزادیهای فردی مهمی به مردم داده بود. در واقع این وضعیت به روشنفکران اجازه داد تا رشد کنند. امکان اصلاح الازهر نیز می توانست یک محرک جذاب باشد، هر چند این کار گرچه ناممکن نبود، اما در کوتاه مدت می توانست مشکل ساز باشد. همان طور که در بالا گفته شد، سیدجمال بسیار علاقمند بود مدت کوتاهی در الازهر تدریس کند، اما برخورد وی با علما اجتناب ناپذیر بود. به گفته ادیب اسحاق - یکی از پیروان و شاگردان بسیار نزدیک افغانی - «مناظره های بین او و علمای الازهر شکل گرفت که به کدورت منجر گردید و

به همین دلیل او خانه نشین شد.»<sup>۳۴</sup> لازم به ذکر است که علمای الازهر تفاوت چندانی با سنت گرایانی که افغانی را در قسطنطنیه محکوم کرده بودند، نداشتند. از نظر افغانی، الازهر موضوعات فراوانی را مدتها بود که به فراموشی سپرده بود - موضوعاتی نظیر فلسفه، منطق، علم الاخلاق، ریاضیات و علوم تجربی - حال آنکه در یک آموزش نوین این موضوعات به شدت حائز اهمیت بودند. افغانی تصور می کرد روشهای گفتمان این علما زمخت و بی روح است. چنین شواهدی این نظریه را تقویت می کند که گرایش افغانی به مصر به دلیل نظرات صریح او در زمینه اصلاحات آموزشی بوده است و نظر به تلاشهای ناموفق وی در قسطنطنیه، منطقی به نظر می رسد که گام بعدی او، قاهره باشد.

با اخراج از الازهر، سیدجمال تدریس را در منزل خود پی گرفت. به گفته عبده، او درباره تصوف، حقوق اسلامی، الهیات، فلسفه و نجوم تدریس می کرد.<sup>۳۵</sup> تهور سیدجمال خشم اساتید و علمای الازهر را برانگیخت که معتقد بودند تفکر خردگرا، افراد را از راه راست خارج می سازد. بیشترین تهدیدهای حاوی حملات رکیک و توهین آمیز، از سوی دانشجویان الازهر - که به لحاظ کمی و کیفی در سطح بالایی قرار داشتند و بیش از همه با مقالات سیدجمال سروکار داشتند - برانگیخته می شد. هیلباوی که بعدها جزء پیروان سیدجمال درآمد، می گوید اساتید الازهر افغانی را ملحدی تلقی می کردند «که برای هدایت مردم به سوی الحاد و گمراهی، به مصر آمده است و تعدادی شاگرد و طرفدار را دور خود جمع کرده است تا اشتباهات و الحاد او را ترویج کنند.»<sup>۳۶</sup> بیشترین ضدیت را می توان در عنوان احتجاجات شیخ عبدالقاهر قیناوی علیه سیدجمال تحت عنوان: «تحذیر الامه من کلب العجم (بر حذر داشتن امت از سگ خارجی)»<sup>۳۷</sup> مشاهده کرد. این فعالیتها در محافل سنت گرا با واکنشی فراتر از یک محکومیت مواجه شدند. افغانی هنوز در خانه اش با شاگردانش ملاقات می کرد، اما هنگامی که سنگهایی به پنجره خانه او پرتاب شد، دریافت که بیش از این نخواهد توانست به این کار ادامه دهد؛ و لذا کار خود را در کافه های قاهره ادامه داد. جالب اینکه او شاگردانش را در خفا بعداً در شمار یکی از نمایندگان پیشرو وقت قرار گرفت. به طور سری با سیدجمال ملاقات می کرد تا «از خطرات فعالیتهایی که علیه او و پیروانش صورت می گرفت، جلوگیری کند.»<sup>۳۸</sup> رشد ناراضیاتی از وضعیت سیاسی و اقتصادی مصر صرفاً باعث افزایش محبوبیت افغانی شد. از همین سالها، به سیدجمال عنوان والای «حکیم الشرق [فرزانه شرق]» داده شد.<sup>۳۹</sup> سیدجمال روشنفکران باهوشی را که از کم و کیف بحران موجود آگاه بودند، دور خود جمع کرده بود؛ که بسیاری از آنها در جریان نهضت بیداری ناسیونالیسم مصر نقشی اساسی ایفا نمودند.

### فعالیتهای انتشاراتی

سیدجمال در طی هشت سال اقامت در مصر، از یک

مربی آموزشی به یک فعال سیاسی تبدیل شد؛ تغییری که مستقیماً از نفوذ اروپائیان در حوزه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی می شد. نخستین سالهای فعالیت او به عنوان یک معلم مخفی، از این جهت مهم بود که به جمع آوری گروهی از پیروان جوان که بعدها به چهره های کلیدی در دنیای عرب و به ویژه در سیاستهای مصر مبدل شدند و حتی بعضی از آنها نیز فعالانه در اصلاحات مذهبی مشارکت می کردند، پرداخت. مهمترین وسیله آنها برای اظهار نظراتشان، نشریات بودند.<sup>۴۰</sup> سیدجمال نویسنده ماهری نبود، اما شاگردانش را تشویق می کرد تا نظریات او را در مقالات و نوشته های خود شرح دهند. مجله ای که کاملاً تحت تاثیر افغانی بود، مجله «مصر» نام داشت که در سال ۱۸۷۷م توسط پیروان مسیحی - سوری افغانی، یعنی ادیب اسحاق و سلیم النقاش، تاسیس شد. این مجله یک نشریه پرسروصدای سیاسی بود که فقط توانست تا دوره توفیق دوام آورد.<sup>۴۱</sup> بسیاری از نظرات سیاسی افغانی با نام خود او و یا با نام مستعار مظهرین وداح در آن منتشر می شد. مهمترین دستاورد مصر رواج نام سیدجمال در بین توده های مردم بود.<sup>۴۲</sup>

افغانی سپس ادیب اسحاق و سلیم النقاش را راهنمایی کرد تا روزنامه هفتگی «مصر» و یومیه «التجاره» را در اسکندریه منتشر کنند. این روزنامه اولین نشریه مصری بود که به عضویت آبنومان آژانس خبرگزاری جهانی روتترز درآمد. التجاره به وزاری اروپایی دپلیگنیز و ویلسون حمله کرد و در عوض به مدت دو هفته به حالت تعلیق درآمد. این نشریه سال بعد هنگامی که حاضر نشد لحن سیاسی تند خود را تغییر دهد، غیرمجاز اعلام شد.<sup>۴۳</sup>

دیگر مهاجر سیاسی که تحت تاثیر افغانی قرار گرفت، سلیمان النوری بود که به کمک سیدجمال مجوز «مرآت الشرق» را گرفت و در فوریه ۱۸۷۹م آن را منتشر کرد. به هر حال، او چند ماه بعد سردبیری روزنامه را رها کرد و لقانی این مسئولیت را به عهده گرفت. هنگامی که سیدجمال در اگوست ۱۸۷۹م از الازهر اخراج شد، مرآت الشرق از او دفاع کرد و به همین دلیل به دستور دولت بسته شد. محمد عبده اگر چه در آن زمان مقالاتی برای روزنامه دولتی الاهرام قاهره می نوشت، اما در آنچه وی آن را مکتب روزنامه نگاری افغانی می نامد، کمتر دست داشت. از شاگردان دیگر سیدجمال، ادیب اسحاق به عنوان سردبیر روزنامه (و جنبش) «مصر الفتاه» اسکندریه مشغول کار شد. این روزنامه به دو زبان عربی و فرانسوی منتشر می شد و سطح بسیار پیشرفته ای از مشروطه خواهی را ترویج می کرد.

این جوش و خروش نتایج مستقیمی داشت. اولین و آنی ترین تاثیر آن، رواج نام سیدجمال و خلق یک شخصیت معتبر بود. ستایشهای متعددی در مقالات آن زمان به دست آمده که سیدجمال را با دادن عناوین معتبری از قبیل «گنجینه اسرار حکمت» و «کاشف ستارگان علوم»<sup>۴۴</sup> تحسین کرده اند. چنین اظهارات ستایشگرانه ای، که در آغاز در بین عده ای از مردم یافت می شد، باعث بزرگ جلوه کردن افغانی، همچنین باعث اغراق گویی درباره شخصیت او و فراگیر شدن شهرت وی در بین طبقه باسواد شد.



مساله دوم و شاید مساله مهمتر، این بود که همه مجلات و روزنامه‌های فوق، از اولین نشریاتی بودند که از جانب دولت حمایت نمی‌شدند. در واقع سیدجمال با همت شخصی خودش تعدادی از آنها را پی‌ریزی کرد.<sup>۴۵</sup> این مجلات از آنجاکه مستقل بودند، از سیاست اعمال سانسور اسماعیل‌پاشا در امان بودند (هرچند اگر دولت تصمیم به تعطیلی آنها می‌گرفت، هیچ‌کس نمی‌توانست با این تصمیم مخالفت کند). کمیت و کیفیت چاپ و نشر در مصر در اواخر دهه ۱۸۷۰ م. پیشرفت چشمگیری داشت، که بیشتر آن به دخالت‌های افغانی برمی‌گشت. شاهد این مدعا مقاله‌ای است که در تایمز لندن در ۱۸۷۹ م. نوشته شده است. در این مقاله آمده است: شاید اروپائیان تهدید ناشی از یک حزب ملی مصر را به تمسخر بگیرند، اما نمی‌توانند رونق سریع صنعت روزنامه‌نگاری عربی را که «کاملاً منتقدانه و آزاد درباره رویدادهای اجتماع به نقد می‌پردازند»<sup>۴۶</sup> انکار کنند. بدون شک، علاقه‌ای که سیدجمال به چاپ و نشر به‌خاطر مفیدبودن این صنعت در امر آموزش و اقناع توده‌ها پیدا کرد، یکی از مهمترین رویدادهایی به حساب می‌آید که به سود خاورمیانه بوده است.

### فراماسونری

ما تا اینجا نقش سیدجمال را در تحولات سیاسی و مذهبی مصر مورد بحث قرار دادیم و پس از آنکه از الازهر اخراج شد، به ارائه سخنرانی‌های شخصی پرداخت و هنگامی که بایگای محکمی از شاگردانش به‌وجود آمد، دامنه این فعالیت خود را به سراسر مصر کشانید. افغانی در سال ۱۸۷۱ م. تحت حمایت ریاض‌پاشا و به‌عنوان دوست خدیو وارد مصر شد، اما از سال ۱۸۷۹ م. به یک دشمن پرسروصدای قدرت‌طلبی‌های مستبدانه اسماعیل تبدیل شد. درحالی‌که برخی فعالیت‌های سیدجمال علیه دولت به‌خوبی شناخته‌شده و آشکار هستند، اما نقش او به‌عنوان یک فراماسون در پرده ابهام باقی مانده است. پرداختن به تاریخ مختصری از فراماسونری در مصر برای بررسی نقش او مفید خواهد بود.

تاریخ ماسونی بیان می‌دارد که ناپلئون در ۱۷۹۸ لژی را براساس حق ممفیس (Right of Memphis)، در قاهره تاسیس کرد. خواه این ادعا درست باشد یا نه، ماسونری در خاورمیانه به دو شعبه تقسیم شده بود: شرق اعظم (Grand Orient) که نفوذ آن از اواخر قرن ۱۸ م. افزایش یافت و لژ ژنرال اسکات (General Scotch Lodge) که در سال ۱۸۰۴ م. تاسیس شد. هر دو جریان به‌خوبی در مصر و سوریه برای خودشان جای پا باز کرده بودند. به‌هرحال هنگامی که شرق اعظم به‌عنوان یکی از شروط عضویت، بی‌اعتقادی اعضا به «معمار بزرگ هستی» را اجباری ندانست، میان دو شعبه مذکور اختلاف روی داد.<sup>۴۷</sup>

از برخی اسناد خاص چنین به‌نظر می‌آید که سیدجمال به احتمال زیاد در ۱۸۷۵ م. یکی از اعضای لژ اسکات بوده است اما به دلیل مخالفت با شرط فوق، آن را رها کرده است. در گزارشی که توسط سرکنسول بریتانیا در هنگام تبعید افغانی به جده نوشته شده:

آمده است که «سیدجمال» اخیراً از لژ فراماسونری قاهره، به دلیل فاش شدن بی‌اعتقادی این اثر به وجود برتر [خدا] خارج شده است.<sup>۴۸</sup> افغانی بعد از ترک لژ ژنرال اسکات، به‌عنوان رهبر لژ ستاره شرقی - شعبه‌ای از شرق اعظم - انتخاب شد. کناره‌گیری از لژ ژنرال اسکات و حضور او در لژ جدید، از رادیکالیسم سیدجمال حکایت دارد: «او در ماسونری جنبه توسعه‌یافته و مدرنی از اسلام دگراندیش اولیه را می‌دید که او آشکاراً به آن متمایل بود.»<sup>۴۹</sup>

با این‌همه، برخلاف این نظر، مدارک دیگری نشان می‌دهند که علاقه و موضع افغانی در ماسونری کاملاً سیاسی بوده، و اعتقاد یا بی‌اعتقادی او به وجودی برتر در این مساله چندان دخیل نبوده است. در سرمقاله یک مجله جدیدالتاسیس، سیدجمال شکایت می‌کند که وی پس از اخراج از مصر به‌طور ناروایی متهم به ریاست لژی شده که بنیانگذاری آن برای «انهدام مذهب و جهان»<sup>۵۰</sup> بوده است. عهده و مخزومی هر دو ادعا می‌کنند که علاقه سیدجمال به ماسونری صرفاً سیاسی بوده است. در مقایسه با گزارش ژنرال کنسول بریتانیا، مخزومی حتی خاطر نشان می‌کند که افغانی، لژ اول را به‌خاطر اختلاف با یک شخص هم‌مسلك خود که معتقد بود ماسونری امری غیرسیاسی است، ترک کرد. رشیدرضا، شاگرد عهده و نویسنده زندگینامه او، بعدها اعلام کرد که لژ دوم سیدجمال برای اهداف سیاسی شکل گرفت.

استدلال شاگردان استاد این بود که لژها از اساس با استبداد مخالف بوده‌اند. علاوه‌براین، از طریق لژ ستاره شرقی بود که دخالت افغانی در سیاست‌های مصر افزایش یافت (او و توانست افرادی از شخصیت‌های صاحب نفوذ کشور را که به تغییرات سیاسی علاقمند بودند، به آنجا جذب کند).<sup>۵۱</sup>

بدون شک راز گرایش سیدجمال به ماسونری، به باور وی مبنی بر ارتباط تنگاتنگ میان فراماسونری و آزاداندیشی، به‌ویژه در خاور نزدیک قرن هیجدهم، مربوط بوده است. درحقیقت وجه سیاسی فراماسونری به‌خوبی برای جهان اسلام شناخته‌شده بود. در ایران، ناصرالدین‌شاه تذکرات جدی به اعضای آن داد و در عثمانی نیز، قبل از کودتای ترکان جوان، ماسونری با حقارت مشابهی در میان صاحبان قدرت مواجه شد؛ به‌ویژه استبداد مصری نیز ترس شدیدی از ماسونری داشت. در اوایل دهه ۱۸۶۰ م. اسماعیل استفاده سیاسی شاهزاده حلیم (پسر جوان‌تر محمدعلی) از ماسونری برای تقویت موضع خود در ادعای خدیویت را برملا ساخت، و در واکنش به این مساله در ۱۸۶۸ م. همه لژها را بست. این لژها تنها پس از آنکه حلیم در سال ۱۸۷۲ م. تبعید گردید، دوباره باز شدند.

ارتباط مستقیم‌تر میان فعالیت‌های سیاسی افغانی و نقش او به‌عنوان یک ماسونی، موضوع بحثی است که به طبیعت سری ماسونری و ابهام منابع مربوط به این مساله برمی‌گردد. با این‌همه، بدون شک فعالیت‌های سیاسی زیر را باید از نقطه‌نظر برخی دیدگاه‌های ماسونی سیدجمال، و نه به‌خاطر ماسونی بودن او، مورد ملاحظه قرار داد.

**رشد نارضایتی از وضعیت سیاسی و اقتصادی مصر صرفاً باعث افزایش محبوبیت افغانی شد. از همین سالها، در مصر به سیدجمال عنوان والای «حکیم الشرق [فرزانه شرق]» داده شد. سیدجمال روشنفکران باهوشی را که از کم‌وکیف بحران موجود آگاه بودند، دور خود جمع کرده بود؛ که بسیاری از آنها در جریان نهضت بیداری ناسیونالیسم مصر نقشی اساسی ایفا کردند**

**بدون شک، علاقه‌ای که سیدجمال به چاپ و نشر به‌خاطر مفیدبودن این صنعت در امر آموزش و اقناع توده‌ها در مصر پیدا کرد، یکی از مهمترین رویدادهایی به حساب می‌آید که به سود خاورمیانه بوده است**

## اهداف و فعالیت‌های سیاسی

تلاش همه‌جانبه سیدجمال برای برانگیختن مردم مصر علیه استبداد و تهاجم خارجی، به فعالیت جنون‌آمیز سیاسی او در سال ۱۸۷۹ م. منجر شد که وی به همکاری بیش‌ازپیش با رهبران مخالف در مجلس نمایندگان روی آورد. ارتباط افغانی با شریف‌پاشا، چهره مشروطه‌خواه و کلیدی نهضت ملی‌گرایی مدنی، برای فعالیت‌هایی که او دنبال می‌کرد، مهم بود. اهداف سیدجمال دارای سه جنبه بود: نخست، او می‌خواست یک حزب ملی تاسیس کند (که در واقع ادعا داشت که آن را انجام داده است)؛ دوم، او می‌خواست به طرفداری از توفیق، اسماعیل را خلع کند. افکار عمومی قدرت مطلقه اسماعیل را عامل اصلی ناکارآمدی او در رهبری می‌دانستند و لذا معتقد شده بودند که محدود کردن قدرت رهبران برای هرگونه اقدام به تغییر ساختار جامعه ضروری است و سرانجام اینکه سیدجمال از تاسیس یک دولت مشروطه، که تا حدی براساس مدل فرانسه بود، طرفداری می‌کرد. او در این دیدگاه خود با سیاستمداران و روشنفکران برجسته آن زمان، که بسیاری از آنها در مدارس فرانسوی تحصیل کرده بودند، هم عقیده بود.<sup>۵۲</sup>

مشروطه‌خواهان مصر تحت رهبری شریف‌پاشا، «به غلط فکر می‌کردند که پیشرفت اروپا به شکل دولت آن برمی‌گردد»؛ بی‌خبر از این واقعیت که «موسسات دولتی انعکاسی از نیروهای اجتماعی داخل جامعه هستند»<sup>۵۳</sup> افغانی از معدود کسانی بود که این تفاوت را تشخیص داد. او در بهار ۱۸۷۹ م. رهبری هیات نمایندگی مصریان نزد کنسول فرانسه، تریکو، را برای اصرار بر تغییر حکام برعهده داشت. سیدجمال در این دیدار ادعا کرد که رهبر یک حزب ملی است. تریکو آشکارا این درخواست را چندان مهم تلقی نکرد؛ کم‌آنکه در گزارش‌های فرانسه نیز نامی از افغانی برده نشده است (در واقع، کنسول بریتانیا که فقط یک‌بار به تبعید او اشاره کرده، در آنجا از نقش او به‌عنوان رهبر یک «حزب ملی» خبر داده است. شاید شاگردان یا نویسندگان زندگینامه او درباره این مسأله اغراق کرده باشند)<sup>۵۴</sup> پس از این ملاقات بی‌ثمر با تریکو، سیدجمال و گروهی از افراد سرشناس، شریف‌پاشا را متقاعد کردند از اسماعیل بخواهد از سلطنت کناره‌گیری کند. اما نتیجه این کار به نفع آنها نبود. همان‌طور که قبلاً گفته شد، رشیدپاشا برکنار شد و دولت جدیدی که توسط نوبرپاشا تشکیل شد، نتایج هولناکی برای افغانی داشت. با از دست رفتن شریف‌پاشا که از سیستم مشروطه طرفداری می‌کرد و در واقع حامی این دیدگاه بود، اکنون افغانی امیدش را برای مداخله در ساختار سیاسی جدید مصر از دست‌رفته می‌دید. تازمانی که اسماعیل در رأس قدرت قرار داشت، و شریف‌پاشا از قدرت به دور بود، افغانی نتوانست هیچ نفوذی در دولت پیدا کند.

درواقع دلیل محکمی وجود داشت تا سیدجمال برای حل مشکل دست به کار شود و نقشه ترور اسماعیل را طرح‌ریزی کند. در سال ۱۹۰۳ م. اورابی

ارتباط مستقیم میان فعالیت‌های سیاسی سیدجمال‌الدین و نقش او به‌عنوان یک ماسونی، موضوع بحثی است که به طبیعت سری ماسونری و ابهام منابع مربوط به این مسأله برمی‌گردد. با این همه، بدون شک فعالیت‌های سیاسی وی در مصر را باید از نقطه‌نظر برخی دیدگاه‌های ماسونی سیدجمال، و نه به‌خاطر ماسونی بودن او، مورد ملاحظه قرار داد

## سیدجمال‌الدین اسدآبادی:

«اگر همه دستاوردهای علمی و هر پیامد خوب تمدن این ملت‌ها (غرب)، با جنگ‌ها و آسیب و رنج ناشی از سوی آنها مقایسه شود، بدون شک این دستاوردهای مثبت بسیار کم، و جنگ و درد و رنج‌ها بسیار زیاد خواهند بود. چنین پیشرفت، تمدن و علمی با این روش و با این نتایج، صرفاً غفلت، جهالت، بربریسیم و وحشی‌گری محض است. انسان از این نظر حتی از حیوان کمتر است.»

درباره تحول ۱۸۷۹ م. به ویلفرد بلونت گفته است: «حذف اسماعیل بار سنگینی را از روی شانه‌های ما برداشت و همه جهان خوشحال شدند. اما اگر ما خودمان این کار را انجام می‌دادیم، بهتر بود؛ زیرا آنگاه ما می‌توانستیم از شر کل خانواده محمدعلی - که هیچ‌کس از آنها، جز سعید، برای حکومت مناسب نبودند - خلاص شویم و اعلام جمهوری کنیم. شیخ‌جمال‌الدین به محمد عبده پیشنهاد کرد اسماعیل را روی پل قصر نیل ترور کنند و محمد عبده نیز درخواست او را قبول کرد»<sup>۵۵</sup>

هنگامی که بلونت درباره طرح‌ریزی توطئه ترور خدیو (موضوعی که به احتمال زیاد عبده دوست نداشت درباره آن صحبت کند) از عبده سوال کرد، او پاسخ داد که قاطعانه پیشنهاد مذکور را پذیرفت؛ و در ادامه افزود: «اگر ما در آن زمان [اورابی] را می‌شناختیم، شاید مسأله را با او هماهنگ می‌کردیم، و این بهترین وجه قضیه بود که می‌توانست روی دهد، زیرا این مسأله می‌توانست از دخالت اروپایی‌ها جلوگیری کند»<sup>۵۶</sup> همچنانکه بعداً مفتی اعظم [عبده] همه‌چیز را روشن ساخت، برکنارشدن توفیق نه تحت فشار سیدجمال و شریف‌پاشا، بلکه بیشتر ناشی از نفوذ بریتانیا و فرانسه بوده است. در واقع احتمالاً افغانی از توفیق انتظار همکاری داشت، اما دخالت خارجی همه این امیدها را برهم زد.

سیدجمال و توفیق قبلاً با هم همکاری داشتند، و احتمال به نظر می‌رسد که خدیو جدید نیز از اعضای لژ سیدجمال بوده است.<sup>۵۷</sup> به همین دلیل او بر این باور بود که توفیق با پیشنهاد او برای اصلاح دولت، از جمله با کم کردن دخالت اروپائیان، موافقت خواهد کرد. پس از حذف اسماعیل از قدرت، افغانی به توفیق توصیه کرد «برای ایجاد مشارکت ملی در دولت تعجیل کند... و بایستی ترتیب انتخاباتی برای گزینش نمایندگان قانونگذاری داده شود»<sup>۵۸</sup> او به‌زودی متوجه اشتباه خود شد، زیرا مشخص گردید که توفیق چندان هم از فلسفه سیاسی افغانی طرفداری نمی‌کند. «اکنون توفیق به سمت خارجی‌هایی چرخیده بود که او را منصوب کرده بودند و با همکاران پرشور قبلی [سیدجمال و...] خصمانه برخورد می‌کردند»<sup>۵۹</sup> این تغییر، سیدجمال را عصبانی کرد و باعث شد او با یک تجدید قوا، فعالیت ضدخارجی‌اش را دوباره از سر گیرد (درباره این دوره کوتاه بعداً مفصلتر صحبت خواهیم کرد). تشکیل انجمن جوانان مصر در ۱۸۷۹ م. در اسکندریه، اقدامی بود که صرفاً در ظاهر با افغانی ارتباط داشت. انجمن جوانان مصر در یک مراسم رسمی و نیز در روزنامه‌شان (مصرالفتنه) یک فراخوان مدرن و مفصل برای اصلاحات مشروطه ارائه دادند. هنگامی که آنها برای پیشبرد اهداف خود شروع به فعالیت کردند، ریاض‌پاشا، نخست‌وزیر وقت، روزنامه آنها را تعطیل کرد. نقش افغانی در انجمن جوانان مصر سوال‌برانگیز است. باوجوداینکه این انجمن توسط پیروان او تاسیس شد، اما هیچ نشانه‌ای دال بر این که افغانی در تدوین مراسم آن کمک نموده و یا حتی آن

را تأیید کرده باشد، وجود ندارد.<sup>۶۰</sup>

درواقع، چنانکه بعداً خواهیم گفت، جایگاه او در دولت مشروطه مبهم است.

مسئله‌ای که قطعی است، این است که نقش او در سیاستهای پیش از سقوط اسماعیل، برای جلب توجه رسانه‌های بریتانیا کافی بوده است. تایمز لندن در یکی از گزارشهای خود درباره نقش سیدجمال می‌گوید: «او در این اواخر به نفوذ قابل ملاحظه‌ای بر طبقات پایین و متعصب جامعه دست یافته است» و «از سوی [شریف] پاشا حمایت می‌شود.»<sup>۶۱</sup> همکاری با شریف پاشا در این مقطع، نکته مهمی است؛ چراکه به توضیح تغییراتی که در فعالیت سیدجمال پس از برکناری شریف رخ داد، کمک می‌کند. از زمانی که نورپاشا در دولت جدید منصوب شد، حزب ملی سیدجمال نیز از صحنه محو شد. درواقع، وقتی که سیدجمال از دخالت استراتژیک در سیاستها [به خاطر برکناری شریف] محروم شد، مجبور گردید دوباره به خطابه و سخنرانی روی آورد و بنابراین بخش عمده‌ای از جهت پیامش را از دولت به سوی توده مردم تغییر داد. تحلیل انتقادی از سخنرانی‌های نهایی او به درک ما از تصمیم توفیق برای تبعید افغانی از مصر در آگوست ۱۸۷۹ م. کمک بیشتری خواهد کرد.

## مقالات، سخنرانی‌ها و نطق‌ها: جزئیات اندیشه سیدجمال

افغانی زیرکانه از رسانه‌ها استفاده می‌کرد. او فلسفه سیاسی مجادله‌آمیزی را ترویج می‌کرد که منجر به تبعید او نه تنها از مصر بلکه تقریباً از همه کشورهای اسلامی گردید که او از آنها بازدید می‌کرد. بارزترین مشخصه تعلیمات سیدجمال، دشمنی شدید او با بریتانیا بود. در مقاله‌ای که در ۱۸۷۸ م. در نشریه «مصر» چاپ و منتشر گردید، افغانی به‌هنگام بحث درباره حضور بریتانیا در هند می‌گوید: «هیچ فرد هندی نیست که برای پیشروی روسها به سوی مرزهای هند دعا نکند و کیست در آنجا که بی‌صبرانه - ولو به‌گونه‌ای مضحک - منتظر مزده رود روسها نباشد تا حداقل به فرصتی برای رهایی از سلطه انگلیس دست یابد.»<sup>۶۲</sup> او در ادامه در تحلیل خود از جنگ دوم افغان - بریتانیا، می‌گوید: «همه این دشمنی‌ها، نتیجه آزمندی بریتانیا بود.» وقتی که روزنامه‌نگاران بریتانیایی به مخالفت با مقاله سیدجمال پرداختند، او در پاسخ اعلام کرد که وی در گفته‌هایش «یک از هزار اعمال بد آنها» را بیان کرده است.<sup>۶۳</sup> او به ادبیات ضدبریتانیایی حتی پرشورتر از زمانی که به‌هنگام تبعید در پاریس مجله عروه‌الوثقی را تالیس کرد، ادامه داد. شاید بتوان همسخن با زکی بدایو معتقد شد که نفرت از توسعه‌طلبی‌های اروپائیان، نقش یک نیروی محرک را در زندگی سیدجمال ایفا می‌کرده است. او یک بار به مخزومی گفته بود: «اگر همه دستاوردهای علمی و هر پیامد خوب تمدن این ملتها (غرب)، با جنگها و آسیب و رنج ناشی از سوی آنها مقایسه شود، بدون شک این دستاوردهای مثبت بسیار کم، و جنگ و درد و رنجها

بسیار زیاد خواهند بود. چنین پیشرفت، تمدن و علمی با این روش و با این نتایج، صرفاً غفلت، جهالت، بربریسیم و وحشی‌گری محض است. انسان از این نظر حتی از حیوان کمتر است.»<sup>۶۴</sup>

دیدگاه افغانی نسبت به تجاوز غرب در طول زندگی‌اش تزلزل‌ناپذیر بود. حتی پس از آنکه دیگر نظریات سیاسی‌اش تغییر کردند، احساسات ضدبریتانیایی او همچنان باقی ماند. اما دیدگاه او درباره فرانسه و روسها، به این شدت نبود. او سیاستهای آنها را عادلانه می‌دانست و در همان حال که ممکن بود از حضور فرانسه در مصر رنجش داشته باشد، قطعاً فرانسه را بر بریتانیا ترجیح می‌داد. با آن‌همه سروصدایی که او به راه انداخت، مسلماً قدرتهای اروپایی متوجه او شده بودند.

یکی دیگر از وجوه بارز نظریات افغانی، رویکرد فلسفی او به تلیف و آشتی اسلام با غرب می‌باشد. دو مقاله‌ای که محمد عبده از سخنرانی‌های سیدجمال استخراج کرد و آنها را در روزنامه «مصر» به چاپ رساند، نظریه فلسفی سیدجمال در خصوص بی‌تفاوتی غرب را تشریح می‌کنند.<sup>۶۵</sup> مقاله نخست به این مسأله می‌پردازد که چگونه افغانی فلسفه سنتی را وسیله‌ای برای حل مشکلات معاصر می‌دانسته است. سیدجمال‌الدین در این مقاله، درباره تضاد میان غرب و اسلام راه‌حلهایی پیشنهاد می‌کند که می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد: نظریات فلسفی و راهکار عملی. در بخش نخست، وی استفاده درست از عقل را توصیه می‌کند؛ که به‌نظر او، این عامل می‌تواند به شکل‌گیری یک جامعه خواهان ترقی و پیشرفت بینجامد که پذیرای دریافت خصوصیات بایسته غرب باشد، و درعین حال زواید و مسائل به‌دردنخور آن را از خود دور کند. نکته مهمی که در اینجا باید به آن اشاره شود، این است که افغانی در بحث از هر دو جنبه سیاسی و فیلسوفانه، بر این دیدگاه خود تأکید می‌نهد که اسلام - و نه صرفاً جامعه مسلمانان - کاملاً با مدرنیسم سازگار است. درخصوص بخش «راهکار عملی» نیز باید گفت: این مسأله به شکلهای متعددی صورت می‌گیرد. سیدجمال در کل آموزش و صنعت را شایان توجه می‌دانست؛ به‌ویژه او آموزش را برای خارج کردن جهان اسلام از رکود، سخت مورد حمایت قرار می‌داد. شواهد زندگی افغانی به‌گواه فعالیت‌های او در دارالفنون و الازهر، نشان‌دهنده این است که او آموزش نوین را یک راه‌حل بسیار مناسب برای این هدف می‌دانست.

دومین مقاله مورد بررسی، از شخصی معاصر، یعنی از پتروس بوستانی است که از دایره‌المعارف عربی استخراج شده است. سیدجمال، کار را تحسین می‌کرد، و در توضیح، ابراز می‌داشت که وجود انسانی از دو وجه برخوردار است: جوهر نورانی عقلانی و وجه تیره حیوانی. او می‌گفت: بیشترین بخش وجود انسان، تحت‌تأثیر ذات حیوانی او قرار دارد و فقط قسمت کمی از آن تحت سلطه عقل می‌باشد. او انسان عاقل را نیز به دو گروه تقسیم می‌کرد: حاکمان که از عقل برای توجیه قتل و غارت استفاده می‌کنند، و عقلا، دانشمندان و مخترعان که همواره سعی می‌کنند ذات حیوانی را از

وجودشان پاک کنند و معلومات خود را توسعه بخشند. سیدجمال در پایان می‌گوید: «ای پسران شرق، آیا نمی‌دانید که قدرت غربی‌ها و برتری آنها بر شما، به‌خاطر پیشرفت آنان و عقب‌ماندگی شما در آموزش و پرورش است؟ ... آیا شما که در گذشته دستاوردهایی داشتید و از طریق آموزش و پرورش به اوج قله‌های افتخار رسیده بودید، هم‌اینک راضی هستید که به‌دلیل غوطه‌ور شدن در جهل و اشتباه، در وضع مغفوک‌کی قرار بگیرید؟ ... تلاش کنید تا دانش کسب کنید و با نور حقیقت وارسته شوید تا شکوه و عظمت از دست‌رفته را جبران کنید و استقلال حقیقی را به‌دست آورید.»<sup>۶۶</sup>

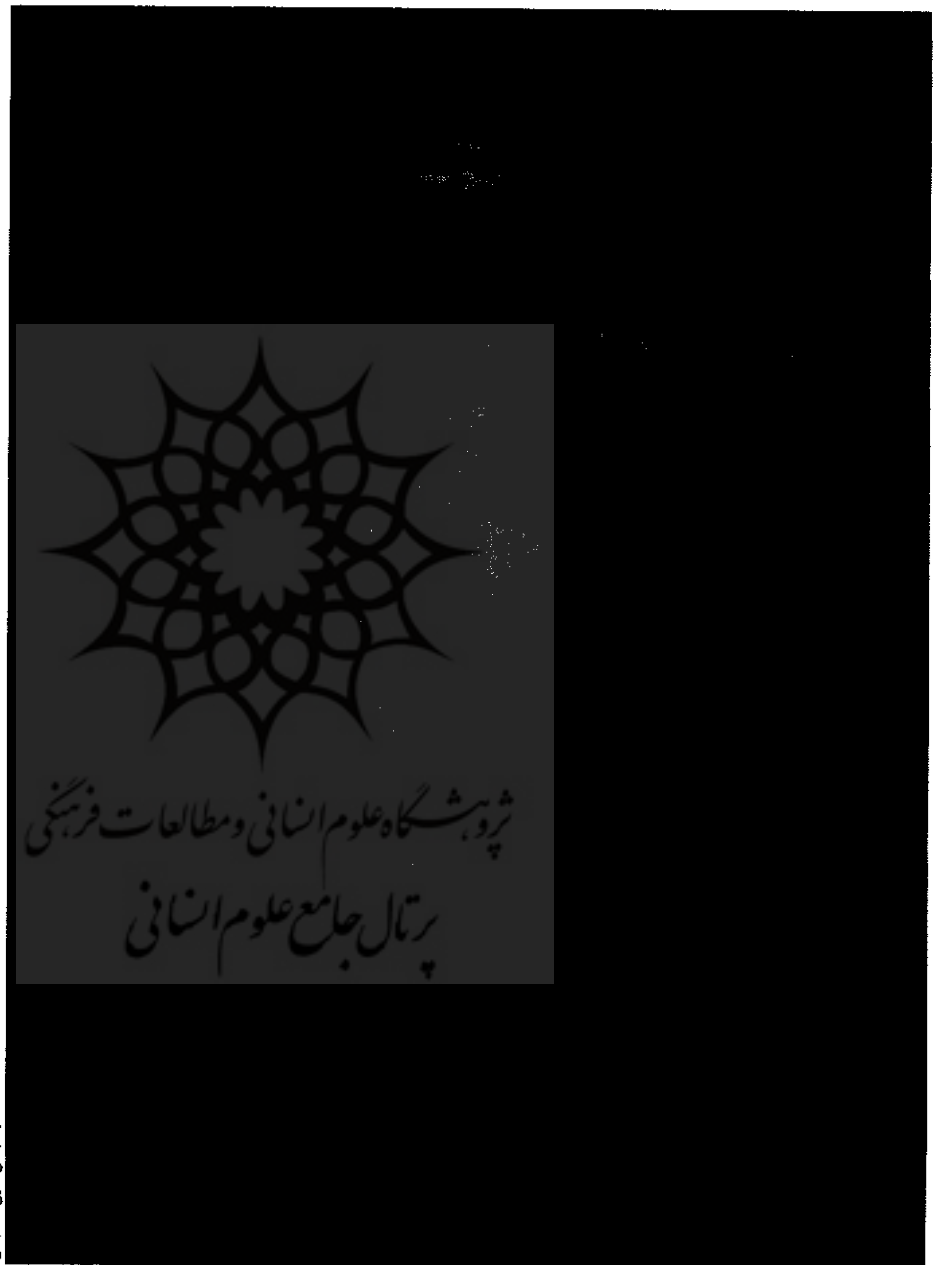
سیدجمال از این سخنان، نتیجه‌ای می‌گیرد که پیام مقاله نخست او را به یاد می‌آورد. او هنگامی که مجدداً به نیاز به آموزش اشاره می‌کند، اظهار می‌دارد که افول جهان اسلام در درجه اول به این خاطر است که آنها به دستاوردهای گذشته دل خوش کرده‌اند و هیچ اراده‌ای از خودشان برای رهایی از غفلت به خرج نمی‌دهند. او علاوه بر آموزش، استفاده از عقل را برای احیای استقلال ضروری می‌داند. بنابراین باید گفت سیدجمال‌الدین به آموزش و قابلیت قوه تعقل، به مثابه حلقه اساسی دستیابی به استقلال و عدالت واقعی می‌نگریست.<sup>۶۷</sup>

مقاله‌ای که توسط سیدجمال در فوریه ۱۸۷۹ م. در روزنامه «مصر» چاپ شد، به‌خوبی نظرات سیاسی او را بیان می‌کند. این مقاله - تحت عنوان «دولت خودکامه» - با این اظهارات شروع می‌شود که جهان اسلام به دلیل وجود سه مانع، نتوانسته است به سمت شکل‌گیری یک دولت جمهوریخواه حرکت کند: حکومت مطلقه جباران، جهل ناشی از خرافات و مخالفت با علوم حقیقی. همه این موانع، نمی‌گذارند که درباره دولت جمهوری گفتمانی شکل بگیرد که طی آن، «ذات واقعی جمهوری؛ ارزشهای آن؛ خوشبختی کسانی که به آن دست یافته‌اند؛ و این حقیقت که کسانی که به این شیوه حکومت زندگی می‌کنند، در موقعیتی برتر و بهتر نسبت به سایر افراد نژاد بشری قرار گرفته‌اند. آشکار گردد.»<sup>۶۸</sup> این سه مانع همچنین از بحث درباره دولت مشروطه، که افغانی مدت مدیدی از آن ستایش می‌کرد، ممانعت می‌کنند. مقاله سپس دولت مطلق را شرح داد، و آن را به چهار گروه تقسیم کرده است: ظالم، سرکوبگر، دلسوز و منور. سیدجمال در سراسر مقاله، دولت منور را به‌خاطر آنکه این دولتها جوامع شکوفایی را ایجاد می‌کنند و به‌خاطر بهره‌گیری از مشورت متخصصان، از لحاظ علمی، اقتصادی و حقوق انسانی پیشرفته هستند، مورد ستایش قرار می‌دهد. مقاله با یک تذکر زیرکانه به حاکمان استبداد شرقی به پایان می‌رسد.

مقاله مذکور، فهم روشنی از نظریات سیاسی افغانی به‌دست می‌دهد. به‌نظر او دولت جمهوری و مشروطه، بهترین نوع حکومت هستند؛ اهمیت این نکته، آن است که معلوم می‌شود او هنوز این نوع حکومت را دست اول می‌دانست. ممکن است ستایش فراوان از استبداد منور، پیشنهاد زیرکانه‌ای برای دولت وقت

باشد. سیدجمال پیش از این به جان سختی حاکمان مستبد پی برده بود، و لذا ممکن است برای آنکه می خواسته از سانسور و آزار و اذیت خدیو در امان باشد، از ارائه پیشنهاد مستقیم مبنی بر تشکیل دولت مشروطه اجتناب کرده باشد. زکی بدایوی دو امکان دیگر را برای بیان استبداد منور ذکر می کند. از نظر او، ممکن است که افغانی در این برهه در سازگاری دولت مشروطه با فهم های موجود از اسلام تردید کرده باشد. از سوی دیگر، ممکن است برخی گرایشات

دو دیدگاه بنیادین و اساسی که خود او آنها را به مصر آورد، تردید نداشت: نخست اینکه حکومت، بلاشرط و ارث هیچ نژاد یا خانواده ای نیست، دوم اینکه حفظ حکومت منوط به انجام وظایف خاص حکمرانی است.<sup>۲۰</sup> این فریاد رادیکال که در سراسر مصر طنین انداز شد، در فعالیتهای سیاسی سعد ذغلول به اوج خود رسید. همچنین سیدجمال نظریات ناسیونالیستی خاصی را بیان کرده است. او از جمله متفکرین اسلامی بود که



مفهوم وطن یا سرزمین پدری را به کار برد. «حکیم الشریق» که در بیست و چهارم می ۱۸۷۹ م منتشر شد، تنها نسخه کامل از یک سخنرانی است که توسط افغانی ارائه شده است. این سخنرانی از یک لحن رادیکال برخوردار است، که بدون شک با نظریه اسلام درباره «امت» اختلاف دارد. ارزیابی شرایطی که سخنرانی در آن

اقتدارگرایانه بر سیدجمال تاثیر گذاشته باشند، چراکه بنا به گفته توفیق، افغانی به وی پیشنهاد برگزاری انتخاباتی را می داد که از نظر او: «باعث تحکیم سلطنت و موجب دوام اقتدار ما می شد.»<sup>۲۱</sup> گرچه ممکن است سیدجمال در خصوص دولت مطلوب به نتیجه ای قطعی نرسیده بوده باشد، اما او در خصوص

ارائه شده، قبل از پرداختن به آن، ضروری است. سخنرانی به درخواست «مردان روشنفکر جوان اسکندریه» در تالاری در اسکندریه برگزار شد، و درآمد حاصل از فروش بلیط آن برای مستمندان صرف گردید.<sup>۲۱</sup> نحوه سخنرانی بیانگر آن است که حضار غالباً از نخبگان بوده اند، که بدون شک بر نوع سخنرانی تاثیرگذار بوده است. سیدجمال به حضار به گونه ای اشاره می کند که همه آنها می توانند ادعا کنند دارای ریشه های مصری، فینیقی و کلدی هستند (اشاره به حضاری که سوری و مصری بودند) افغانی اظهار کرد که بناهای تاریخی این مردمان، خود سرزشتی واقعی بر عقیده ای است که شرق را پایین تر از غرب و ناتوان از پیشرفت می داند.

سیدجمال در ادامه می افزاید: تقسیم بندی مرزها که از قبل در جهان اسلام انجام شده است، از عقب ماندگی آنها ناشی می شود که خود دو علت دارد: تعصب [عصبیت] و استبداد. وی عامل نخست (تعصب) را نتیجه سوءاستفاده از مذهب می داند. افغانی خاطر نشان می کند که بانیان همه مذاهب، توصیه کرده اند که حقیقت فقط از خداوند ناشی می شود، و به پیروانشان توصیه کرده اند که راه حق را بپیمایند. اما نسلهایی از آن پیروان، به علت تفرقه، از این تعالیم گمراه شدند. استبداد، حاصل گره زدن سرنوشته یک ملت به خواسته یک شخص است. او بیان داشت که مصر به دلیل پارلمانی بودن چندان ساختار استبدادی را تحمل نخواهد کرد، اما این ساختار جدید نیازمند حمایتی فوق العاده است و این حمایت تنها در صورت وجود تعصب امکان پذیر خواهد بود. سیدجمال تعصب را کلید رهایی از مشکلات موجود می دانست. «تعداد کمی از شهروندان دارای تعصب هستند و آنانند که می دانند افتخارشان تنها به نژاد (جنس) آنها است، قدرتشان تنها در امت آنها، و افتخار و عزتشان تنها در سرزمین پدری (وطن) است.»<sup>۲۲</sup> او در ادامه توصیه می کند: «از این رو من امیدوارم شما آقایان یک حزب ملی (حزباً وطنیاً) تاسیس کنید که از حقوق کشور ما حفاظت کند و جلال و شکوه آن را حفظ نماید... امیدوارم که شما از آرمان سرزمین پدری حمایت کنید و آن را در حکومت پارلمانی تقویت نمایید. تا عدالت و انصاف بنیان نهاده شود و شما دیگر به هیچ کشور خارجی نیازمند نباشید... شکی نیست که شما می دانید حزب ملی (الحزب الوطنی) قدرت و دوامی نخواهد داشت تا زمانی که مردم کشور، از یک زبان مشترک که با روشی مناسب ارتقا یافته باشد، برخوردار نشوند... شاید یک نفر بپرسد: چگونه می توان تعصب را گسترش داد، حزب ملی تاسیس نمود و زبان را احیا کرد؟ ما جواب می دهیم: مهمترین عامل برای دستیابی به این هدف، ایجاد یک سالن سخنرانی، یعنی جایی است که سخنرانان مستعد بایستند و درباره تعصب و غیرت صحبت کنند، حقوق و وظایف ما را توضیح دهند، و افتخارات نیاکان ما و خفت و خواری فرزندانمان را به ما یادآور شوند، وضع خارجیان، توان، ثروت، افتخارات و قدرت آنها را به ما نشان دهند تا ما دلایل و ویژگیهای افول خود را بدانیم. این امر باید با تاسیس روزنامه های

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



## پی‌نوشت‌ها

\* نامیدن سیدجمال‌الدین اسدآبادی به افغانی صرفاً به دلیل شهرت وی به افغانی است و هیچ سند قابل‌قبولی تاکنون مبنی بر افغانی بودن وی به دست نیامده است. (مترجم)  
 (داین مقاله ترجمه‌ای از منبع زیر می‌باشد:

Daniel Nerenberg, "Jamal ad - Din al - Afghani: a Critical Assessment of His Role in Egypt" *Mcgill Journal of middle East Studies*, V. 7. 2002-2003

(دانیل نرنبرگ لیسانسیه دانشگاه مک‌گیل است که در یک برنامه افتخاری با «مرکز مطالعات و علوم سیاسی خاورمیانه» همکاری می‌کند)

2 - Rejwan, Nissim, *Arabs Face the Modern World: Religious, Cultural, and Political Responses to the West*, Gainesville: University press of Florida, 1998: p. 1

۳. پژوهش شخصی برای بیان حکمی شرعی درباره مطلبی مشخص. توسط مجتهد یا شخص واجد شرایط تحقیق. همه واژه‌ها از واژه‌نامه زیر تعریف شده‌اند:

Marshall G. S. Hadgson, *The Venture of Islam, Volume III*, Chicago: University of Chicago press, 1974

۴. هرکدام از پیروان یک پیامبر، به‌ویژه مسلمانان، به‌عنوان جامعه‌ای که پیروان محمد(ص) را تشکیل می‌دهند

شد گروهی از افراد فرزانه، به‌ویژه کسانی که دانش‌آموخته مطالعات فقهی و مذهبی اسلام هستند.

6 - Hourani, Albert, *The Emergence of the Modern Middle East*, Berkeley: University of California press, 1981: p. 182

7 - Rejwan, p. 4

8 - Ibid, p. 4

9 - Kudsi - Zadeh, Albert A. "Islamic Reform in Egypt: Some Observations on the role of Afghani," Reprinted from *The Muslim World*. Hartford, Conn: Hartford Seminary Foundation, 1971, LXI (1): p. 1

10 - Badawi, Zaki, *The Reformers of Egypt - A Critique of Al - Afghani, Abduh and Ridha*, Slough Berks, 1976: p. 1

11 - Hourani, 179

12 - Ibid, 180

13 - Hodgson, Marshall G. S. *The Venture of Islam*. Chicago: University of Chicago Press, 1974: p. 229

14 - Ibid, p. 231

15 - Ibid.

16 - Ibid, p. 240

17 - Keddie, Nikkie R. *An Islamic Response to Imperialism*. Berkeley: University of California Press, 1968: p. 6

۱۸. شهرستان اسدآباد در استان همدان و حدود پنجاه کیلومتری شهر همدان قرار دارد. سیدجمال‌الدین اسدآبادی در سال ۱۲۱۷ش در محله سیدان جنب امامزاده احمد اسدآباد همدان به دنیا آمد. پدر وی سیدصفر فرزند سیدعلی از نسل هشتم سیدعبدالله معاصر امامزاده شهید احمد است. این خاندان از سال ۶۷۳ق در محله سیدان اسدآباد همدان وطن گزیدند. آنان پشت‌دریشت عالم بوده و رهبری جامعه را بر عهده داشتند. این خاندان در میان مردم اسدآباد به طایفه شیخ‌الاسلامی معروف بوده و هستند. مادر سیدجمال‌الدین نیز از میان همین سادات بزرگوار حسینی بود. سیدجمال‌الدین تحصیلات خود را در پنج مرحله گذراند: ۱- دوران طفولیت در اسدآباد. ۲- دوران کودکی در قزوین. ۳- دوران نوجوانی در نجف. ۴- دوران جوانی در افغانستان. هند و پاکستان شد دوران میانسالی در مصر و اروپا.

آزاد میهن‌دوستانه که حقایق را به ما بگویند، دنبال شود. این روزنامه‌ها باید دوردستها را برای ما از نزدیک نمایش دهند. حوادث عظیم گذشته را توضیح داده و وضع همسایگان ما را برای ما تشریح کنند و نیز آنچه را که مفید و مضر است، به ما نشان دهند تا از اولی پیروی و از دومی پرهیز کنیم...»<sup>۷۳</sup>

از دید سیدجمال، ناسیونالیسم نیازمند یک جامعه تحصیلکرده و مقداری تعصب بود؛ وگرنه بدون این شرایط، یک دولت مشروطه قابل حمایت نبود. این سخنرانی در محتوای خود، حاوی این نگرانی است که مردم مصر مهربانی دولت مشروطه نیستند؛ و سعی در ایجاد یک ساختار همانند دولتهای اروپایی، با این ریسک توأم است که توده مردم به‌خاطر عدم برخورداری از آموزش کافی از آن حمایت لازم را به عمل نخواهند آورد. پیشنهاد افغانی برای حل این مشکل، اقدامات خود او را به یاد می‌آورد و با نوعی لحن خودستایانه همراه است: افتتاح یک سالن سخنرانی برای «سخنرانان مستعد»، انتشار روزنامه‌های آزادی «که حقیقت را بگویند». این موارد، درواقع فعالیت‌هایی بودند که باعث شهرت افغانی شدند.

## نتیجه

با این توضیحات، نقش سیدجمال در مصر در رویارویی با پیشرفتهای اروپایی چه بود؟ در پاسخ گفتنی است: پیش‌ازهرچیز او بر گروه کوچک اما موثری از روشنفکران مصری و سوری تأثیر گذاشت که بسیاری از آنها در حوزه‌های سیاسی و دینی به مدارج قدرت دست یافتند، و ازاین طریق به‌نوعی در بیداری ملی مصر نقش داشت. افغانی از نشریات به‌عنوان وسیله‌ای موثر استفاده کرد. دامنه مخاطب سخنرانی‌های پرشور او حتی از روزنامه‌هایی که وی در آنها نقش داشت، گسترده‌تر بود؛ چراکه طبقات بی‌سواد را نیز دربرمی‌گرفت. نقش او به‌عنوان یک فراماسون سوال برانگیز است، اما همین بس که گفته شود او از آن به‌مثابه محلی برای عمل سیاسی استفاده می‌کرد و به این هدف خود در زمان وزارت شریف پاشا دست یافت.

رادیکالیسم سیدجمال را در پیشنهاد وی مبنی بر ترور خدیو اسماعیل، شخصیت کاربزمایی او را در اظهارات ستایش‌گرانه‌ای که در مقالات شاگردانش یافت می‌شود و پایداری او را در انتقاد شدید او از استعمار بریتانیا می‌توان سراغ گرفت. هرچند ممکن است درباره نقش او توسط زندگینامه‌نویسان خاصی - به‌عنوان مثال در نوشته‌های محمد عبده - غلو شده باشد، اما شکی نیست که سیدجمال تاحدزیادی در بیداری مصریان نقش داشته؛ چنانکه پس از مرگش بر فعالیت سعد ذغلول و احتمالاً بر جمال عبدالناصر نیز تأثیرگذار بوده است. وضعیت رکود دنیای اسلام در قرن ۱۹م، افول امپراتوری عثمانی و نیز وضعیت رقت‌بار دولت تجزیه‌شده اسماعیل در مصر، همگی فضا را برای اقدام افغانی به تبلیغ و تلاش موثر برای احیای دنیای اسلام فراهم کرده بودند. ■

- 19 - Rejwan, 5  
 20 - Ibid, 6  
 21 - Keddie, Nikkie R. Sayyid Jamal ad - Din "al - Afghani," Berkeley: University of California Press, 1972: p. 89  
 22 - Rejwan, P. 6  
 23 - Kudsi - Zadeh. 1971, p. 2  
 24 - Ibid, p. 3  
 25 - Rejwan, P. 6  
 26 - Kedourie, p. 23  
 27 - Ibid, p. 24  
 28 - Ibid.  
 29 - Kudsi - Zadeh. 1971, p. 6

۳۰. پیاستر واحد پولی در کشور مصر است که معادل یک صدم لیره است

- 31 - Keddie, 1972. P. 81  
 32 - Kudsi - Zadeh, 1971, p. 5  
 33 - Ibid, p. 6  
 34 - Ibid, p. 6  
 35 - Kudsi - Zadeh. 1971. P. 8  
 36 - Ibid, p. 9  
 37 - Kudsi - Zadeh. 1970, p. 299  
 38 - Ibid, p. 300  
 39 - Kudsi - Zadeh, 1971, p. 4  
 40 - Kudsi - Zadeh, 1970, p. 302  
 41 - Kedourie, Elie. Afghani and 'Abduh. New York: Humanities Press, 1966: p. 23  
 42 - Kudsi - Zadeh. 1970, p. 302  
 43 - Ibid, p. 303  
 44 - Kedourie, p. 23  
 45 - Kudsi - Zadeh. 1970, p. 301  
 46 - Ibid, p. 302  
 47 - Ibid, p. 21  
 48 - Ibid, p. 20  
 49 - Ibid.  
 50 - Ibid.  
 51 - Keddie. 1968, p. 20  
 52 - Badawi. P. 2  
 53 - Ibid.  
 54 - Keddie. 1972, p. 113  
 55 - Ibid, p. 113  
 56 - Kedourie. P. 25  
 57 - Keddie. 1972, p. 114  
 58 - Badawi. P. 2  
 59 - Keddie. 1972, p. 114  
 60 - Ibid, p. 115  
 61 - Ibid, p. 116  
 62 - Ibid, p. 102  
 63 - Ibid, p. 103  
 64 - Badawi. P. 3  
 65 - Keddie. 1972, p. 106  
 66 - Keddie. 1972, p. 107  
 67 - Ibid, p. 107  
 68 - Ibid, p. 107-108  
 69 - Badawi. P. 2  
 70 - Ibid, p. 3  
 71 - Keddie. 1972, p. 109  
 72 - Ibid, p. 109  
 73 - Ibid, p. 110